

شخصیت شناسی و عملکرد عمر بن عبدالعزیز

محمد حسین نیازمند*

چکیده

برای تاریخنگارانی که در مورد خلفای اموی می‌نگارند شخصیت عمر بن عبدالعزیز از ویژگی‌های برجسته‌ای برخوردار است که آن‌ها را به دو گروه مثبت و منفی اندیش تقسیم می‌کند و این به خاطر رفتارهای متفاوت عمر با دیگر خلفا بوده است. با وجود اینکه نمی‌توان از غصب خلافت توسط او به عنوان یک نقطه تاریک در زندگی او چشم پوشی کرد اما مدح برخی از ویژگی‌ها و اقدامات او حتی از جانب اهل بیت علیهم‌السلام می‌تواند از امتیازات وی دانسته شود. این تحقیق سعی دارد با تکیه بر منابع تاریخی و تراجم با رویکرد توصیفی-تحلیلی، شخصیت فردی و اجتماعی، همچنین عملکرد و اقدامات وی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

واژه‌های کلیدی

عمر بن عبدالعزیز، امویان، شخصیت شناسی

*. دانش آموخته سطح دو گرایش تاریخ اسلام، مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا علیه‌السلام.

مقدمه

تاریخ سیاسی اسلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خصوصا در دوره برخی از خلفای عادل ابهامات زیادی دارد. از این رو بررسی جایگاه، نقش و عملکرد دو مکتب اهل بیت علیهم السلام و خلفا کار چندان آسانی نیست، زیرا وجود گرایش‌های سیاسی و اعتقادی در مورخان، برخورد گزینشی آنها با وقایع تاریخی و جهل یا سکوت آنها در قبال بسیاری از حوادث جامعه اسلامی و... مشکلات فراوانی را پیش روی تاریخ‌نگاران قرار می‌دهد، البته این مشکل در همه مقاطع تاریخی به یک حد مصداق ندارد، بلکه در مراحل مختلف براساس شرایط سیاسی اجتماعی متفاوت است.

۱۲۶

مقطع خلافت عمر بن عبدالعزیز که همزمان با امام محمد باقر علیه السلام بوده است یکی از ادوار مبهم تاریخی به حساب می‌آید؛ از جمله چگونگی ارتباط عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی در مواجهه با افراد مختلف جامعه اسلامی و خصوصا ارزیابی عملکرد او با علویان از پیچیدگی خاصی برخوردار است، چرا که به فرموده امام علی علیه السلام: «اگر باطل با حق در نیامیزد، حقیقت‌جو آن را بشناسد و بداند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد دشمنان را مجال طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تا به هم درآمیزد و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد».

محققان تاریخ اسلام در ارتباط با ارزیابی شخصیت عمر بن عبدالعزیز به سه گروه تقسیم می‌شوند؛ عده‌ای با توجه به عملکردهای مثبت او نسبت به علویان او را خلیفه‌ای عادل، زاهد و راشد معرفی می‌کنند و بدون نگاه به نکته‌های منفی زندگی او خلافت او را مشروع می‌شمارند، عده‌ای دیگر نگرشی مثبت به او ندارند و خلافت او را همچون سایر خلفای غاصب می‌دانند و اسناد تاریخی نیز تا حدودی این دیدگاه را تایید می‌کند. گروه سوم قائل به تفصیل شده‌اند به این گونه که برخی از اقدامات او را مدح و برخی دیگر را مورد ذم قرار داده‌اند. بنابراین در مطالعه‌ای همه جانبه باید تمامی مدارک موجود و سؤالات طرح شده مورد توجه قرار گیرد.

شخصیت شناسی

۱. اصل و نسب

عمر بن عبدالعزیز فرزند عبدالعزیز بن مروان والی مصر بود. مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب بود. وی در سال ۶۲ق در شهر دابق^۱ یا حلوان^۲ متولد گردید.^۳ اکثر مورخین در مورد اصل و نسب عمر بن عبدالعزیز اتفاق نظر دارند. کنیه او ابوحفص می باشد.

۲. ویژگی های اخلاقی و جسمانی

چون در دوره کودکی سرش توسط سم اسب پدرش شکسته شد به او اشدخ یا اشجع می گفتند.^۴ در این مورد ابن اثیر در کتاب تاریخ الکامل آورده است که او را اشجع یا سر شکسته می گفتند زیرا یکی از چهارپایان پدرش او را لگد زده بود که در آن زمان کودک بود و با سر شکسته نزد مادرش رفت و مادرش او را به آغوش کشید آن گاه مادرش پدرش را ملامت کرد که چرا برای فرزندش پرستار معین نکرده است پدرش

۱. دابق منطقه ای از استان حلب در سوریه و در فاصله ۳۵ کیلومتری حلب است. این ناحیه شاهد نبرد مرج دابق در همین منطقه بوده است. طبق برخی احادیث بین سپاه اسلام و کشور روم نبردی در آخرالزمان در این ناحیه برپا می شود که علی رغم کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان، به پیروزی نیروهای الهی بر دجال و رومی ها منجر می گردد.

۲. حلوان یکی از شهرهای مهم قرون اولیه اسلام در عراق عجم است که در قسمت غربی ایران فعلی و در کرمانشاه قرار داشته است. این شهر در مسیر جاده ابریشم قرار داشته است و دانشمندان بزرگی از این منطقه تا قرون هفت و هشت برخاسته اند و چون این شهر به ویرانی نهاد شهر سرپل ذهاب آباد شد. خرابه های شهر حلوان تا زمان فعلی نیز باقی و در اطراف سرپل ذهاب در کرمانشاه قابل مشاهده است. حلوان کرمانشاه را نباید با استان حلوان در مصر و روستای حلوان در نزدیکی های طبس یکی دانست. هر دانشمندی که حلوانی باشد متعلق به حلوان کرمانشاه است نه حلوان مصر؛ مگر این که قرینه ای در کار باشد. نام حلوان در یکی از نامه های علی بن ابی طالب در طی سال های ۳۵ تا ۴۰ قمری ذکر شده و در نهج البلاغه موجود است. جغرافی دانان مسلمان بسیار از حلوان یاد کرده اند و از خوشی هوای آن و ناگواری آبش سخن رانده اند. همچنین از انجیر و میوه هایش یاد کرده اند چنان که در حدود العالم من المشرق الی المغرب می نویسد: حلوان «شهری است بسیار نعمت و رودی اندر میان وی همی گذرد و از وی انجیر خیزد کی خشک کنند و به همه جا ببرند».

۳. تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، ص ۲۹۰.

۴. تاریخ الکامل، ج ۷، ص ۲۶۰.



گفت ای مادر عاصم آسوده و آرام باش خوش به حال او اگر اشجع بنی امیه باشد. عمر بن عبدالعزیز سبزه گون و فکور و لاغراندام بود. ریش نیکو داشت با چشمانی فرورفته و از لگد اسبی که در کودکی خورده بود نشانی در چهره داشت. ریشش سفید شده بود و تا وقت مرگ ریش خود را خضاب (حنا) نکرد.^۱ کاتب وی شیث ابن ابی رقیه بود و نقش انگشتی اش «لکل عمل ثواب» و به قولی «عمر یومن بالله مخلصا» بود.^۲ گفته می‌شود دستوربانان سواربان خلیفه نزد وی آمدند و گاه و جو خواستند عمر فرمود که آنها را بفروشد و بهای آن را به گنج خانه بسپارند او گفت همین استرم برای من بس است.^۳

عمر بن عبدالعزیز بی نهایت زاهد و متواضع بود وی دین را به دنیا ترجیح داد چون کسی کار می‌کرد که از امروز بیمناک و به فردا امیدوار است و رفتار کسان خود را با دین منطبق می‌نمود.

بسیار ساده زندگی می‌کرد از پوشیدن لباسهای گران قیمت خودداری می‌کرد و لباسهای خشن می‌پوشید به طوری که مخارج روزانه او روزی ۲ درهم بود.^۴ از عمر بن عبدالعزیز سؤال کردند که آغاز پارسائی تو کی بود و تو چه موقع پرهیزگار شدی عمر پاسخ داد. از وقتی که دانستم دروغ موجب زیان گوینده است از دروغگوئی پرهیز کردم.^۵

گفته می‌شود فاطمه دختر حسین بن علی، عمر بن عبدالعزیز را می‌ستود وی گفت اگر عمر بن عبدالعزیز برای ما می‌ماند به هیچ کس نیازمند نمی‌شدیم و همچنین محمد بن علی باقر علیه السلام فرمود برای هر قومی وسیله نجات هست و برای بنی امیه عمر بن عبدالعزیز نجات دهنده بود او روز قیامت تنها مانند یک امت حشر خواهد شد.^۶

۱. تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ص ۲۳۴.

۳. مروج الذهب، ص ۶۵.

۴. حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، ص ۱۷۰.

۵. تاریخ مفصل اسلام، ج ۱، ص ۲۹۱.

۶. تاریخ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۰.

۳. ویژگی‌های فکری و اجتماعی

مسعودی می‌گوید:

«عمر در نهایت تعبد و تواضع بود و هنگامی که به خلافت رسید کارگزاران اموی را که قبل از او بر مسند امور بودند، کنار گذاشت و در حدی که در توان او بود، بهترین افراد را به کار گرفت و کارگزاران او هم روش او را دنبال کردند»^۱.

قیس بن جبیر نیز می‌گوید: «مثل عمر در میان بنی امیه مثل مؤمن آل فرعون است»^۲.

ابن طقطقا در فخری اشعاری را در رثای او به سید رضی نسبت می‌دهد که در آن خطاب به عمر بن عبدالعزیز گفته شده است که اگر قرار باشد که چشمم بر جوانی از بنی امیه بگرید، من بر تو خواهم گریست، و اگر جزا و پاداشی برای من مقدر بود، به تو پاداش می‌دادم، چرا که تو ما را از سب و دشنام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نجات دادی. چون تو پاک بودی، اگر چه خانواده تو این طور نبودند، و تو بهترین اموات آل فرعون هستی^۳.

درباره موضع بنی هاشم در قبال رفتار عمر نقل شده است که گروهی از بنی هاشم اجتماع کردند و نامه‌ای نوشتند و برای عمر بن عبدالعزیز فرستادند. در این نامه از او به خاطر این که با اقدامات خود موجب صله ارحام در بین بنی هاشم شده تشکر کردند، چرا که آنها از زمان معاویه تحت ظلم و ستم بوده‌اند^۴.

امام باقر علیه السلام نیز در جایی از او با جمله «عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی امیه است»^۵ یاد می‌کند و در جایی دیگر ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: من با امام محمد باقر علیه السلام در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز داخل شد، در حالی که لباس زرد ملایم بر تن کرده و برغلامی تکیه داده بود. امام علیه السلام فرمود: به زودی این جوان به ریاست و امارت

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۱۹۳.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۸.

۳. الفخری، ص ۱۳۰.

۴. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۹۱.

۵. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۱۹.



خواهد رسید و اظهار عدالت پیشه‌گی خواهد کرد، و امارت او چند سال به طول کشیده و بعد از آن می‌میرد. پس از مرگ او اهل زمین بر او خواهند گریست و اهل آسمان بر او لعنت خواهند فرستاد.

ابوبصیر می‌گوید: ما پرسیدیم ای فرزند رسول خدا این امر چگونه ممکن است، در حالی که شما از عدالت و انصاف او یاد کردید؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا در جایگاه و منصب ما نشسته است در حالی که هیچ‌گونه حقی بر این منصب ندارد.^۱

۴. درگذشت

برخی معتقدند خاندان اموی از بیم آن که خلافت از دستشان بیرون رود عمر بن عبدالعزیز را مسموم کردند.^۲ به هر حال او در سن ۳۹ سالگی در دیر سمعان در منطقه حمص مجاور قنسرین از شهرهای شام برکنار کوه سماق، فاصله این شهر تا حلب سه فرسخ است^۳ از دنیا رفت.

طبری می‌نویسد: «مرگ عمر بن عبدالعزیز در ۳۹ سالگی روز چهارشنبه ۲۵ رجب سال ۱۰۱ در خُناصِرَه شهری در شام نزدیک حلب^۴ اتفاق افتاده است. او را در دیر سمعان به خاک سپردند.^۵»

عملکرد عمر بن عبدالعزیز

۱. قبل از خلافت

هنگامی که ولید بن عبدالملک به خلافت رسید عمر را در سن ۲۵ سالگی در ماه ربیع‌الاول سال ۸۷ به ولایت مدینه منصوب کرد.^۶ وی در سال ۹۳ ه از این سمت عزل شد و به شام بازگشت.^۷

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۷۶؛ مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۹۱؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۹۳.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۳؛ التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۹.

۳. نخبه الدهر، ص ۳۱۸؛ سفرنامه، ص ۲۲۵.

۴. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۰۷.

۵. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۳۹۶۷.

۶. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۳۱.

۷. تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۴.

شخصیت شناسی و عملکرد عمر بن عبدالعزیز

در پی اختلاف بین ولید بن عبدالملک و برادرش سلیمان بر سر جانشینی ولید، ولید در صدد عزل سلیمان از ولایت عهدی و انتصاب فرزندش به این مقام برآمد و حتی توانست موافقت و مساعدت بسیاری از اشراف را با تطمیع و تهدید جلب کند، اما عمر بن عبدالعزیز با ولید همراهی نکرد و گفت که «ما با سلیمان بیعت کرده‌ایم». در نتیجه در معرض آزار و اذیت ولید قرار گرفت و زندانی شد. ولی پس از سه روز مورد شفاعت قرار گرفت و آزاد گردید و بعد از این که سلیمان به خلافت رسید به عنوان ولیعهد او معرفی گردید.^۱

تجمل پرستی و مشی اشرافی عمر به خصوص قبل از رسیدن به خلافت امری معروف و مشهود است. حجاج صواف می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز در هنگامی که والی مدینه بود به من دستور داد که چند پیراهن برایش بخرم و من پیراهن‌هایی برایش خریدم که در میان آنها پیراهنی به مبلغ چهارصد درهم بود. عمر وقتی آن را با دستش لمس کرد، گفت که چقدر خشن و زبر است.^۲

هارون بن صالح از پدرش نقل می‌کند که ما پول زیادی به لباس شوی می‌دادیم تا لباس‌های ما را با آبی که لباس‌های عمر بن عبدالعزیز را با آن شسته بود بشوید، به خاطر عطر زیادی که در لباس‌های او وجود داشت.^۳

ابن عساکر در تاریخ خود می‌نویسد:

کسانی که به عمر حسادت می‌ورزیدند هیچ عیبی نمی‌توانستند از او بگیرند، مگر این که بگویند او در استفاده از نعمت‌ها زیاده‌روی وافراط می‌کند و با تفاخر و تکبر راه می‌رود.^۴

عملکرد سیاسی عمر در دستگاه خلافت اموی و میزان مشارکت او در مظالم امویان در هنگام امارت بر مدینه نیز قابل تأمل است. از میان گزارش‌های ناقص موجود در متون تاریخی می‌توان به بعضی از آنها اشاره کرد.

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.

۲. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۳۴؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۱۹۶.

۳. الاغانی، ج ۹، ص ۳۰۰؛ الطبقات الکبری، ص ۳۳۴.

۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۱۰۱.



يعقوبی می نویسد:

ولید به عمر بن عبدالعزيز (در زمانی که والی مدینه بود) نوشت که مسجد پیامبر را خراب نموده و منازل اطراف را به آن ضمیمه نماید و اتاق‌های زمان پیامبر ﷺ را نیز جزء مسجد قرار دهد، عمر نیز چنین کرد. هنگامی که شروع به خراب کردن خانه‌ها کردند و اتاق‌ها در حال خراب شدن بود خیب بن عبدالله بن زبیر به نزد عمر رفت و گفت سوگند به خداوند تو این آیه از قرآن را که می‌گویی: «إِنَّ الَّذِينَ يَبْنِوْنَكَ مِنْ وَّرَاءِ الْحِجْرَاتِ» را نابود می‌کنی. عمر در مقابل این گفتار صد تازیانه به او زد و بر روی سر او آب سرد ریخت، در حالی که روز سردی بود و در اثر آن خیب مرد. پس از آن که عمر به خلافت رسید و زهد اختیار نمود همیشه از آنچه با خیب کرده بود، اظهار ندامت و پشیمانی می‌کرد.^۱

همچنین ابن عساکر می‌نویسد:

ولید بن عبدالملک به عمر بن عبدالعزيز دستور داد که دست مردی را که دیگری را با شمشیر مجروح کرده بود، قطع کند و عمر هم به همین دلیل دست او را قطع کرد. این گناهی بود که همیشه به خاطر آن از خداوند طلب مغفرت می‌نمود.^۲

سلیمان بن عبدالملک بنا به گفته خودش برای جلوگیری از فتنه، عمر بن عبدالعزيز را جانشین خود قرار داد.^۳ هر چند دوره حکومت عمر بن عبدالعزيز بیش از دو سال نبوده است؛ اما در همین دوره کوتاه اقدامات بسیار شایسته و نیکویی توسط این خلیفه اموی صورت گرفت.

به نظر می‌رسد، وی پس از این که به خلافت رسید، احساس کرد که مسئولیت سنگین و وظیفه‌ای دشوار بر عهده او گذاشته شده است.^۴ احتمالاً با توجه به این که بخش عمده‌ای از دوره زندگی عمر بن عبدالعزيز در مدینه سپری شده است و با عنایت

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ نه‌ایة الارب فی فنون الادب، ج ۲۱، ص ۳۲۱.

۲. تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۳۱۷.

۳. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۵؛ تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۳۹۴۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴. طبری می‌نویسد: او پس از رسیدن به خلافت کلمه استرجاع «انا لله و انا الیه راجعون» را بر زبان جاری کرد. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۳۹۵۱.

به این که علاوه بر خاندان پیامبر ﷺ، عالمان و فقهای بزرگی در مدینه حضور داشته‌اند،^۱ به نظر می‌رسد، وی تحت تاثیر نظام تعلیمی مدینه از تربیت خاصی برخوردار شده است که با سایر حاکمان اموی متفاوت بوده است.

۲. در زمان خلافت

عمر بن عبدالعزیز از همان ابتدا روش حکومتی خویش را اعلام کرد. او در سخنرانی خود در آغاز خلافتش اعلام کرد: ای مردم بعد از قرآن هیچ کتابی و بعد از محمد ﷺ هیچ پیامبری نیست. من قاضی نیستم بلکه مجری هستم. بدعت گذار نیستم، بلکه تابع هستم.^۲

از مزاحم بن زفر نقل شده است، همراه نمایندگان کوفه پیش عمر بن عبدالعزیز رفتم. او درباره امور شهر ما و امیر ما و قاضی ما پرسید. آنگاه گفت: پنج خصلت است که اگر یکی از آن‌ها را قاضی رعایت نکند، مایه ننگ و عار اوست. قاضی باید فهیم و سخت بردبار و سخت پارسا و استوار و چنان عالم باشد که از هر چه نمی‌دانند از او بپرسند، یا چنان باشد که در عین عالم بودن از هر چه نمی‌داند، بپرسد.^۳

۱-۲: برخورد شایسته با علویان

عمر بن عبدالعزیز که تلاش می‌کرد با همه گروه‌ها و دسته‌بندی‌ها برخورد شایسته‌ای داشته باشد، سعی کرد علویان و شیعیان را نیز از خود راضی نگه دارد. او به این منظور دستور داد کسی حق ندارد حضرت امام علی علیه السلام را لعن کند.^۴ پیش از این حضرت علی علیه السلام بر روی منابر لعن می‌شد و این رسم ناپسند و نفرت‌انگیزی بود که معاویه آن را باب کرده بود.^۵

سعید بن ابان قرشی نقل می‌کند:

عبدالله بن حسن در حالی که گیسوانی بلند و سن اندکی داشت بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد. عمر او را بر بالای منبر نشانند و خود روبه روی او

۱. اخبار الطوال، ص ۳۶۸؛ تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۳۷۰۸.

۲. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۰ و ۶۲.

۳. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۶۲.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸؛ الکامل، ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۵. الغدیر، ج ۳، ص ۱۸۰.



نشست و درخواست‌های او را برآورده کرد. یکی از چین خوردگی‌های شکم او را گرفت و به شدت فشرد، به طوری که احساس درد کرد و به او گفت این را به عنوان نشانه‌ای برای شفاعت به خاطر داشته باشد. وقتی که از مسجد خارج شد نزدیکانش او را ملاقات کرده و گفتند: تو با یک پسر بچه کم سن و سال این گونه برخورد می‌کنی! عمر در جواب آنها گفت: از افراد بسیار موثقی شنیدم به طوری که انگار خود از دهان رسول الله ﷺ شنیده باشم که فرمود: «به درستی که فاطمه علیها السلام پاره تن من است. و آنچه او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است». من می‌دانم که اگر فاطمه علیها السلام زنده بود قطعاً کاری که من با فرزند او کردم خوشحالش می‌نمود. نزدیکانش پرسیدند. پس چگونه این عمل تو که شکم او را فشردی، با این کلام تو سازگار است؟ عمر پاسخ داد که هیچ یک از بنی هاشم نیست، مگر این که حق شفاعت دارد و من امیدوارم که از جمله شفاعت شدگان توسط این فرد باشم.^۱

۲-۲: منع لعن امام علی علیه السلام

منع لعن امام علی بارزترین اقدام عمر در قبال خاندان پیامبر و اساسی‌ترین دلیل حسن ظن عموم شیعیان به اوست. به لحاظ تاریخی اصل وقوع چنین اقدامی از جانب عمر مسلم می‌نماید؛ زیرا مورخان متعددی تصریح کرده‌اند که بنی‌امیه برفراز منابر بر امام علی علیه السلام سب و لعن می‌کردند.^۲ ولی هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید این عمل را ترک کرد و به عمال خود نیز دستور داد که آن را ممنوع کنند و به جای آن یکی از آیات زیر را بخوانند:^۳ «ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک غفور رحیم». ^۴ و یا «ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربى و ینهى عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون».^۵

در خصوص دلیل و چگونگی این اقدام عمر، مورخان بر دو امر تاکید دارند:

۱. الاغانی، ج ۹، ص ۳۱۰.
۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۵؛ الفخری، ص ۱۲۹؛ مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۱۹۳؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۵۸.
۳. مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۱۹۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۲۶؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۵۹.
۴. حشر / ۱۰.
۵. نحل / ۹۰.

دلیل اول: عمر خود درباره سبب محبتش به علی علیه السلام می گوید:

من در مدینه نزد عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود، مشغول تحصیل علم بودم. روزی نزد او رفتم در حالی که او مشغول نماز بود. نماز او طول کشید و من همچنان منتظر تمام شدن نمازش بودم. بعد از پایان یافتن نمازش رو به من کرد و گفت: از کجا فهمیدی که خداوند بعد از این که از شرکت کنندگان در جنگ بدر و بیعت رضوان راضی بود، دوباره بر آنها غضبناک شده است؟ من پاسخ دادم که چنین چیزی را نشنیده‌ام. گفت: پس این چیزهایی که از تو در مورد علی علیه السلام به من رسیده است، چیست؟ گفتم من از شما و از درگاه خداوند عذر می‌خواهم! و رفتار گذشته خود در مورد علی علیه السلام را کنار گذاشتم.^۱

دلیل دوم: عمر در مورد اقدامش می گوید:

من می‌دیدم که پدرم در هنگام خواندن خطبه هنگامی که به اسم علی علیه السلام می‌رسد، کلام را در دهان می‌گرداند. از وی پرسیدم: ای پدر، من احساس می‌کنم که شما در هنگام خواندن خطبه، وقتی به اسم علی علیه السلام می‌رسید دچار نوعی تقصیر می‌شوی؟ گفت: تو هم متوجه این رفتار من شده‌ای؟! گفتم بلی. سپس گفت: ای فرزندم، اگر مردمی که در اطراف ما هستند، فضایی را که ما درباره علی علیه السلام می‌دانیم، بدانند، بدون شک از ما جدا شده و به اولاد علی علیه السلام روی خواهند آورد.^۲

بنابراین معلوم می‌شود که عمر بن عبدالعزیز قبل از این دو واقعه، در قبال امام علی علیه السلام رفتاری همانند بقیه مردم داشت و بروز این دو حادثه و شاید موارد مشابه دیگر، سبب شد که او رفتار خود را تغییر دهد.

۲-۳: بازگرداندن فدک و حقوق مالی علویان

یکی دیگر از اقدامات اساسی عمر در قبال علویان بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه علیها السلام بود؛ حقی که معاویه آن را به مروان داده بود و مروان هم آن را به پسرش، عبدالعزیز بخشیده و عمر آن را به اصطلاح از پدر به ارث برده بود. فدک در دست اولاد

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۹، ص ۱۰۰.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۸.



فاطمه علیها السلام بود تا این که یزید بن عبدالملک به خلافت رسید و دوباره آن را از آنها گرفت.^۱

مسعودی می نویسد:

عمر بن عبدالعزیز به فرماندار خود در مدینه نوشت که ده هزار دینار در میان فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام تقسیم کند. فرماندار در جواب نوشت که علی علیه السلام فرزندان متعددی از میان تیره‌های مختلف قریش دارد، مقصود کدام فرزندان او هستند؟ عمر (با ناراحتی) نوشت که اگر من به تو دستور بدهم که گوسفندی قربانی کنی، تو خواهی پرسید که آیا سیاه باشد یا سفید؟ وقتی این نامه من به دست تو رسید ده هزار دینار را در میان فرزندان علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام تقسیم کن، چرا که حقوق زیادی از آنها ضایع شده است.^۲

در بعضی از گزارش‌ها در ذیل این دستور تصریح شده است که فدک ملک شخصی پیامبر بوده است.^۳ عبدالله بن محمد بن عقیل نقل می‌کند:

اولین مالی را که عمر بن عبدالعزیز تقسیم کرد و برای ما فرستاد به زنان ما به مقدار مردان و به کودکانمان به مقدار آنچه به زنان تعلق می‌گیرد داد. به طوری که به ما اهل بیت سه هزار دینار رسید و به ما نوشت که: اگر من باقی باشم همه حقوق شما را خواهم داد.^۴

همان طور که در متن اکثر این گزارش‌ها آمده است عطایای عمر به بنی هاشم و اولاد علی علیه السلام به عنوان درآمد حال و گذشته فدک بود، که بنا حق از آنان ستانده شده بود.

۴-۲: رفع منع کتابت حدیث

از دیگر اقدامات عمر بن عبدالعزیز دستور لغو منع کتابت حدیث بود. پیش از این بر اساس نظریه «حسبنا کتاب الله»^۵ که به دستور عمر اجرا شده بود از نوشتن احادیث

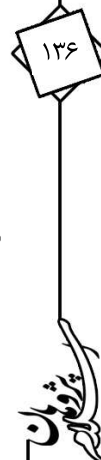
۱. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۹۴؛ الاغانی، ج ۹، ص ۳۰۰ - ۳۰۲.

۳. امالی، شیخ طوسی، ص ۲۶۶ و ۴۹۰.

۴. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۹۲.

۵. البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۵۹؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۵۵۲.



جلوگیری می‌شد.

در این دوره عمر بن عبدالعزیز دستور داد احادیث پیامبر اکرم ﷺ را مکتوب کنند.^۱ از عبدالله بن دینار نقل شده که عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن محمد بن حزم نوشت که بنگر و احادیث رسول خدا ﷺ و سنت گذشته و حدیث‌هایی را که «عمره» دختر عبدالرحمان بن اسعد بن زراره؛ عمره که بانویی دانشمند بوده است از ام سلمه و عایشه همسران رسول خدا ﷺ روایت کرده است.^۲ نقل کرده است بنویس که بیم دارم علم و اهل آن کهنه شود و از میان برود.^۳

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۳.
۲. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۷۸.
۳. همان.

نتیجه‌گیری

گزارش‌های تاریخی حکایت از نارضایتی امویان از عملکرد عمر در قبال علویان دارد. امام صادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید و به ما عطایای بزرگی داد، برادرش بر او وارد شد، و به او گفت که بنی امیه از این که تو فرزندان فاطمه علیها السلام را بر آنها برتری می‌دهی خرسند نیستند. عمر در جواب گفت: علت این که من فرزندان فاطمه علیها السلام را ترجیح می‌دهم، این است که من شنیده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «به درستی که فاطمه پاره تن من است، آنچه او را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده است؛ و آنچه او را بیازارد، مرا آزرده است». بنابراین من در پی تحصیل سرور رسول و دوری از آزار ایشان هستم.

از طرف دیگر بعضی از مورخان نوشته‌اند که عمر بر اموال بنی‌امیه سخت‌گیری می‌کرد و بسیاری از آنچه را که از بیت‌المال غصب کرده بودند، از آنها پس گرفت. همین امر نیز سبب کراهت آنها از او شده و موجب گردید که او را مسموم کرده و به قتل رسانند.

اما با توجه به دو روایت رسیده از امام باقر علیه السلام مبنی بر اینکه «عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی امیه است» و روایت ابوبصیر از امام باقر علیه السلام در مورد عمر بن عبدالعزیز که «او در جایگاه و منصب ما نشسته است در حالی که هیچ‌گونه حقی بر این منصب ندارد» می‌توان نتیجه گرفت که او تحت تاثیر اقتضاء زمانی و مکانی و بروز شخصیت‌های دوگانه که منشعب از محیط تعلیمی او بوده رفتارهای مثبت نسبت به ائمه علیهم السلام و علویان نشان می‌داد اما این رفتار ریشه در یقین و اطاعت بی چون و چرا از ائمه اطهار علیهم السلام نداشت و به قطع می‌توان اذعان کرد که انگیزه‌های سیاسی یا دینی دخیل بوده است. کوشش در ایجاد جامعه متعادل و بروز رفتارهای مثبت گرای او نسبت به علویان و حرکت به سمت و سوی یک اصلاح اساسی این تفکر را تقویت می‌کند که این خلیفه اموی تنها روشی متفاوت را در تثبیت حکومت امویان در پیش گرفته بود و گرنه باید همان می‌کرد که امام علیه السلام می‌خواست (یعنی واگذاری کامل حکومت به وارثان واقعی).

فهرست منابع

۱. ابن ابی الحدید، **شرح نهج البلاغه**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۳۸۷؛
۲. ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق؛
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن؛ **تاریخ ابن خلدون**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش؛
۴. ابن سعد، **طبقات الکبری**، بیروت، دارصادر؛
۵. ابن طقطقی، **فخری**، به کوشش عبدالقادر، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۸ ق؛
۶. ابن عساکر، **تاریخ دمشق**، دمشق، دارحسان، ۱۴۰۳ ق؛
۷. ابن عماد، **تاریخ مفصل اسلام**، ج اول، انتشارات اسلام، سال ۱۳۷۴، چاپ هشتم؛
۸. ابن منظور، **مختصر تاریخ دمشق**، دارالفکر، دمشق، ۱۴۰۴ ق؛
۹. ابوالفرج اصفهانی، **الآغانی**، بیروت، داراحیاء التراث العربی؛
۱۰. امینی، سید عبدالحسین، **الغدیر**، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران، بنیاد بعثت؛
۱۱. انصاری دمشقی، **نخبة الدهر**، تهران، اساطیر، چاپ اول؛
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح بخاری**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق؛
۱۳. جرجی زیدان، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه علی جواهر کلام، انتشارات امیر کبیر؛
۱۴. حموی، یاقوت، **معجم البلدان**، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵، چاپ دوم؛
۱۵. دینوری، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۷۱، چاپ چهارم؛
۱۶. ذهبی، **تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر**، به کوشش عمر عبدالسلام، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۱۰ ق؛
۱۷. ذهبی، **تذکرة الحفاظ**، بیروت، دارالکتب العلمیة؛
۱۸. سیوطی، **تاریخ الخلفاء**، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید بیروت، دارالجیبیل، ۱۴۰۸ ق؛
۱۹. شیخ طوسی، **امالی**، تحقیق مؤسسه البعثة، چاپ اول، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق؛
۲۰. طبری، **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵، چاپ پنجم؛
۲۱. غیث الدین خواند امیر، **تاریخ حبیب السیر**، به کوشش سیاقی، خیام، ۱۳۸۰ ش؛
۲۲. قطب الدین راوندی، **الخرائج و الجرائح**، تحقیق و نشر، مؤسسه الامام المهدی (عج)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق؛

۲۳. کلینی، کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ق
۲۴. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۸۴
۲۵. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء والتاریخ، بی جا مکتبه الثقافة الدینیة
۲۶. نویری، نهاية الارب فی فنون الادب.
۲۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، چاپ ششم.